

# عشق به قدرت و قدرت عشق

## جلوه های اتوریتریانیزم در دنیای علم و مذهب

دکتر میترا مقبوله

در یکی از داستان های آموزنده عرفانی آمده است که در دوران مخوف انکیزیسیون در اسپانیا، در میان تعداد انبوه یهودیانی که به زور شمشیر و تهدید به مرگ مجبور به پذیرفتن مذهب کاتولیک شدند، یک کبالیست (عارف یهودی) بنام «الياهو» نیز بناچار تسلیم این تغییر دین اجباری شد. کشیش متصدی مراسم، درحالیکه چند قطره ای از آب مقدس را بر سر و روی الياهو می پاشید، به او اعلام داشت که وی از این پس یهودی نیست و کاتولیک است، و بنا بر آداب کیش جدید نباید روزهای جمعه گوشت گاو یا مرغ صرف کند. دو سه هفته از این جریان گذشت. یکروز جمعه، کشیش مذکور برای اطمینان از این که الياهو به آیین جدید پایدار مانده است، بدون خبر قبلی به خانه او سر زد، و مچ الياهو را درحال صرف مرغ بریان شده گرفت! الياهو که در مقابل پرخاش های شدید و تهدیدهای مهیب جناب کشیش خود را غافلگیر می دید، تخلف انکارناپذیر خود را چنین توجیه کرد: «ای پدر روحانی، همانگونه که جنابعالی با پاشیدن چند قطره آب مقدس من یهودی را مسیحی اعلام داشتید، من هم چند قطره آب مقدس بروی این مرغ پاشیدم و به او اعلام داشتم که تو از این پس مرغ نیستی و ماهی هستی! خوردن ماهی هم که روزهای جمعه کاملاً حلال است!»

براستی چه عاملی موجب می شود که ما انسانها پس از هزاران تجربه تلخ شخصی و تاریخی هنوز در این پندار واهی باقی بمانیم که می توان با تهدید و ترور و اعمال زور و پاشیدن چند قطره آب، مرغ را به ماهی و یهودی را به مسیحی و کافر را به مسلمان تبدیل کرد؟ چه عاملی موجب می شود در زمینه های دینی و سیاسی و علمی ویا هر زمینه دیگری خود را «اتوریته» قلمداد کنیم و عقاید خودمان را به سایرین تحمیل کنیم؟ از دیدگاه روانشناسی عرفانی Spiritual Psychology (یا Mystical Psychology) عامل اصلی این رفتار جنون آمیز «اتوریتریانیزم» یا «قدرت طلبی» است.

یکی از خصوصیات مشترك «اتوریته» های قشری در تمام ادیان این است که از قوانین مذهبی بت میسازند و روزگار اهل دین را با قربانی دادن به پای این بت ها تباه می سازند. به مرور زمان قوانین ساده الهی مانند «همنوعت رمانند خودت دوست بدار» و «عبادت بجز خدمت خلق نیست» تبدیل به هزارویک قانون پیچیده و نامعقول می شوند که هدف اصلی آنها ارضای میل قدرت طلبی و پرکردن کیسه مشتکی روحانی نما است. حطاب به این قلدران زورگو است که حافظ می گوید:

من ترك عشق و شاهد و ساغر نمی کنم      صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم  
ناصرح به من گفت: حرام است می، مخور!      گفتم به چشم و، گوش به هر خر نمی کنم!  
در همین زمینه در یکی از داستان های کبالیستی آمده است که وقتی پدر مستاصل و درمانده ای در نهایت عصبانیت به عارف یهودی قرن نوزدهم بنام بشت Besht (پایه گذار نهضت خسیدیم)

چنانکه در دو نوشتار پیشین آوردیم، از دیدگاه عرفانی درجه تکامل درونی ما انسان ها به میزان اسارت هر فرد در چنگال چهار عامل اصلی بستگی دارد: ۱) لیترالیسم (قشریگرایی و مادی گرایی)، ۲) دوآلیسم (دوگانه بینی یا ثنویت)، ۳) نارسی سیزم (خودشیفتگی و خودپرستی)، و ۴) اتوریتاریانیزم (سلطه جویی و سلطه پذیری). در دو نوشتار قبلی از این سری مقالات، به شناسایی و بررسی مشکلات ناشی از لیترالیسم، دوآلیسم و نارسی سیزم پرداختیم، و در این بخش به بحث پیرامون عامل چهارم یا اتوریتاریانیزم و رابطه نزدیک آن با سه عامل دیگر خواهیم پرداخت.

### نبرد میان «میل به قدرت» و «میل به عشق»

«اتوریتاریانیزم» آن خصوصیت درونی ما انسانهاست که ما را به سوی سلطه جویی و سلطه پذیری متمایل می سازد. به عقیده عرفا و روانشناسان، نبرد مهلکی در وجود هر فرد میان «میل به قدرت» (Will to Power) و «میل به عشق» (Will to Love) دایما در جریان است، و بسیاری از عرفا انسانی را که «میل به قدرت» را تبدیل به «میل به عشق» نکرده است حیوانی بیش نمی دانند:

هر که را در سر نباشد عشق یار      بهر او افسار و پالانی بیار

ریشه اتوریتاریانیزم از دوران طفولیت شروع به نمو می کند. از همان بدو تولد، آدمی خود را از آغوش وحدت کل هستی جداگشته می پندارد، و تقلای خود را ابتدا برای بقای جسمانی و سپس برای بقای «منیت» انفرادی و موقعیت اجتماعی خود آغاز می کند. نوزاد ناتوان برای بقای جسمانی مجبور به سلطه پذیری از بزرگسالان است، و تنها حربه او برای بدست آوردن رفاه جسمانی گریه و جیق زدن و قدری شیرینکاری و لبخندزدن است. اما تقریباً از دوسالگی این انسان کوچک شروع به قدرت آزمایی های کودگانه می کند و برای ارضای امیال خود به حربه های خشن تری متوسل می شود. افراط و تفریط پدر و مادر و سایرین در مقابل قدرت طلبی کودک، یعنی مدام لی لی به لالای او گذاشتن و تسلیم خواسته های او شدن، و یا بالعکس بشدت او را تنبیه کردن و با خشونت او را مطیع ساختن، هر دو نوع این رفتار موجب می شود که رشد روانی او فرد ضعیف بماند و اگر الگوهای خوبی از افراد بالغ روان نداشته باشد، «میل به عشق» در او رشد نمی کند و بشدت در اسارت اتوریتاریانیزم باقی می ماند. چنین فردی همه روابط انسانی را از دریچه «میل به قدرت» می سنجد، و این امر موجب می شود که وی در برابر ضعیف تر از خود زورگو و سلطه جو و در برابر قوی تر از خود تسلیم و سلطه پذیر باشد. شباهت خارق العاده ای که در این مورد میان رفتار انسانها و رفتار میمون ها و گوریل ها مشاهده شده توسط دو زیست شناس شهیر آمریکایی در کتاب «مذکرهای شیطانی» The Demonic Males با مهارت بسیار تصویر شده است. مطالب مستند این کتاب که

رابطه انسان سلطه جو و سلطه پذیر با خداوند و با دین و مذهب يك رابطه کورکورانه و مبتنی بر تلقینات و اعتقاداتی است که از طریق آتوریت‌های مانند پدر و مادر، پیشوایان دینی، و یا مرشد و مربی به ذهن او تزریق شده است. انسان قشریگرا و اسیر آتوریت‌ها چون به حقیقت درون واقف نیست، همواره این حقیقت را در بیرون از خود می‌جوید و به این طریق است که در دام شیادانی می‌افتد که با تظاهر به زهد و خدا پرستی ادعای واسطه بودن و «آتوریت‌ها» مذهبی بودن میکنند و خلقی را تا پرتگاه نابودی به دنبال خود می‌کشانند. در مقایسه، انسان تکامل یافته‌ای که وجودش از قدرت طلبی نسبتاً پاک شده، بشدت از تقلید و پیروی کورکورانه از آتوریت‌های مذهبی رویگردان است:

ما نخواهیم لطف حق از واسطه که هلاک خلق گشت این رابطه

با درک خصوصیت آتوریتاریانیزم، از نظر رفتار سیاسی نیز ریشه استبداد پروری و استبداد پذیری در جوامع بشری روشن تر می‌گردد. تجربیات تلخ آلمان نازی و روسیه سرخ و سیاه و ممالک مشابه نشان می‌دهد که استقرار رژیم دموکراسی و کاهش قدرت سیاستمداران مستبد بدون تغییرات عمیق فرهنگی و روانی امری بسیار متزلزل و ناپایدار خواهد بود. خبر خوش این است که برای ایجاد یک سیستم انسانی و پاسداری از آزادی و عدالت، لازم نیست این تغییرات در همه مردم یک مملکت ایجاد شود، و هرچند با یک گل بهار نمی‌شود، اما با چند صد انسان نسبتاً تکامل یافته و آزادمنش می‌توان بهار آزادی را بطور اعجاب آوری موجب شد. به این پدیده در زبان علمی پدیده «تاثیر صدمین میمون» یا The Hundredth Monkey Effect می‌گویند.

همانگونه که در حکایت زیر از عرفان هند آمده است، غرض از تکامل درون به هیچ روی نداشتن قدرت و کشتن حیوانیت در وجود انسان نیست، بلکه هدف مهارکردن این غریزه و استفاده درست از آن است: گفته می‌شود که دیو بدجنسی با هزار گونه حيله و کلک و با تظاهر به زهد و پرهیزکاری و ریاضت، موفق شد بر سراسر منطقه بزرگی از هند غلبه کند و مدت چندین سال هیچکس را یارای مقاومت در برابر ستمکاری‌های مستبدانه او نبود. تا اینکه بالاخره قهرمانی به نام «قبا طلایی» که معجونی از خدا، انسان، و حیوان بود و هیچگونه غرض شخصی و قدرت طلبی در او نبود، توانست این دیو مهیب را شکست بدهد و مردمان را از شر او آزاد سازد. بر همین روال، در داستان برگزیدن موسی از جانب پروردگار برای مواجهه با فرعون و رهبری بنی اسرائیل به سرزمین موعود، می‌خوانیم که موسی به سختی با خداوند کلنجر می‌رود که این کار را به فرد دیگری محول سازد و چنان از خودبینی و قدرت طلبی بری است که نمی‌خواهد بهیچ عنوان مقام رهبری قوم را به عهده بگیرد. چنانچه از این نوع داستان‌های معروف به داستان «ناجی بی‌میل» (The Reluctant Messiah) برمی‌آید، تنها کسی می‌تواند با مردمان دیو صفت و مستبد دربیافتد که خصم خون آشام آتوریتاریانیزم را ابتدا در درون خود از میان برده باشد و از هر قدرتی در اختیار او نهاده شده صرفاً برای هدف‌های والا بهره‌گیری کند:

شها، کشتیم ما خصم برون ماند خصمي بتر ازو در اندرون

موسی و فرعون در هستی تو است باید این دو خصم را در خویش جست  
 اما بحث پیرامون اتوریتاریانیزم یا قدرت طلبی بدون نگاهی عمیق تر به نارسایی سیزم یا  
 خودشیفتگی امکان پذیر نیست. دلیل اصلی اینکه ما آدمیان اکثراً در مهمترین هدف زندگانی،  
 یعنی تبدیل مس وجود به زر یا عبور از حیوانیت به انسانیت، شکست می خوریم، خودشیفتگی  
 مفرط و عدم توانایی ما در بیطرفانه نگرستن به خود است. حتی تصور وانهادن این «خود»  
 عزیزدردانه چنان ما را به وحشت می اندازد که هرفرصت گرانبهایی را که کیمیاگر هستی  
 برای رهایی از خودشیفتگی در اختیار ما می گذارد پس می زنیم و فریاد برمی آوریم:  
 از طلا گشتن پشیمان گشته ایم  
 مرحمت فرموده ما را مس کنید!

از آنجا که نارسایی سیزم یا خودشیفتگی از دید روانشناسی عرفانی زیان آورترین و سرسخت  
 ترین خصوصیت درونی است، و می توان گفت که در حقیقت دربرگیرنده سه عامل دیگر نیز  
 می باشد، برای آن عده که علاقمند به درون نگری می باشیم، تعمق بیشتر در این مسیله و  
 برشمردن علایم اصلی این عارضه «شیطانی» بی ثمر نخواهد بود.

### خودشیفتگی، «زنای با مادر» ، و قدرت طلبی

در یکی از کتابهای نویسنده و پژوهشگر عارف منش ایدریس شاه Idries Shah حکایت شده  
 است که در زمانی نه چندان دور و نه چندان نزدیک، یكروز ملا نصرالدین به دربار سلطان  
 وقت که مردی بی اندازه خودشیفته و قدرت طلب بود، فراخوانده شد. سلطان درحالی که بادی  
 به غیغ انداخته بود، به ملا گفت: « همه سلاطین مهم تاریخ دارای عنوان های بزرگی بوده  
 اند مانند ظل الله، نورالله، اسدالله، رحمت الله .... فکر می کنی برای من که مقتدرترین سلطان  
 زمان هستم چه عنوانی مناسب باشد؟» نصرالدین بی درنگ پاسخ داد: «استغفرالله!»

در میان ما کمتر کسی یافت می شود که درمقابل افراد خودشیفته و سلطه جو، بخصوص آنان که  
 برمسند شهرت و قدرت تکیه زده اند، خود را نبازد و چنین با حاضر جوابی و شهامت سخن  
 بگوید. درداستان دیگری از همین سلطان خودشیفته و مستبد آمده است که روزی دیگر باز  
 نصرالدین را فرا خواند و نظر او را در مورد قصیده ای که سروده بود جویا شد. ملا به سلطان  
 گفت که قصیده او بسیار بی وزن و بی محتواست. سلطان از این نظریه نامساعد چنان برآشفت  
 که دستور داد نصرالدین را سه روز زندان کنند. روز چهارم، بار دیگر ملا را به حضور طلبید  
 و شروع به خواندن قصیده جدیدی کرد. هنوز قصیده به پایان نرسیده بود که نصرالدین عزم  
 رفتن نمود. سلطان فریاد زد: «کجا می روی ای ملعون؟» ملا جواب داد: «زندان!»

امان از وقتی که انسانهای خودشیفته که بطور عادی هزاران فاجعه برای خود و دیگران می  
 آفرینند، برمسند قدرت نیز بنشینند! همانگونه که قبلاً گفته شد، انسان خودشیفته یا نارسایی سیست  
 درمرحله پایینی از رشد روانی متوقف شده و قادر نیست نیک و بد هر دو را در وجود خود، در  
 خدای خود، در قوم و خویش خود، در دشمن خود، و در فرهنگ و دین و آیین خود تواما و  
 درکنار هم ببیند. چنین انسانی همه خوبی و پاکی و فرشته خوبی را درخود و متعلقات خود، و  
 همه بدی و پلیدی و دیومنشی را دربیگانه می بیند. طبق یک افسانه یونانی، «نارسی سیس»  
 جوان خوش سیمایی بود که چنان شیفته و مفتون تصویر خود درآب برکه شد که درآب افتاد و

آنکه عاشق نیست او، در آب در صورت خود ببند، ای صاحب نظر!  
حافظ به خود نهیب می زند که «تو خود حجاب خودی، از میان برخیز!» در طلب رهایی از خودشیفتگی، کبالیست یهودی نیز همانند عارف ایرانی با تمام قوا همت میورزد که «من» (ANI) را مبدل به «هیچ» (AIN) سازد، و مولانا خودشیفتگی را سد راه خداشیفتگی و توحید می داند:

چيست توحيد؟ خدا آموختن  
تأبنده ز خود فانی مطلق نشود  
خويشتن را پيش واحد سوختن  
توحيد به نزد او محقق نشود

روانشناس آمریکایی روبن بولکا Reuven P. Bulka می نویسد: «نارسی سیزم منشای تمام پلیدی هاست... انسان اگر به حال خود گذارده شود و از نردبان آدمیت بالا نرود، یک فرد خود پرست و خودشیفته و در نهایت امر پلید باقی خواهد ماند. یقیناً نارسی سیست باقی ماندن بسیار آسان تر است، اما دست آخر چیزی جز بدبختی و فلاکت به بار نمی آورد.» کبیر هلمینسکی Helmski متخصص در پژوهش صوفیگری اعلام می دارد که: «می توان گفت که صوفیگری متد شفابخشی است برای غلبه بر اعتیاد به خودشیفتگی.» و در تمام شعبات عرفان جهان که این نویسنده با آنها آشناست، خودشیفتگی یکی از شیطانی ترین خصوصیات به شمار می رود:

حق تعالی گفت با موسی به راز  
چون بدید ابلیس را موسی به راه  
گفت دایم یاددار این يك سخن  
کاخر از ابلیس رمزي جوي باز  
گشت از ابلیس موسی رمزخواه  
من مگو تا تو نگردي همچو من

به عقیده بسیاری از روانشناسان مانند دکتر گودران پورک Jork ریشه و اساس خودشیفتگی مفرط و مرض آلود در رابطه با «مادر» نهفته است. انسان خودشیفته نسبت به مادر خود بخصوص احساسات مغشوش و سردرگمی دارد. افراط و تفریط در رابطه میان مادر و کودک، یعنی تأیید و توجه و تحسین و محبت افراطی و یا بی مهری و بی توجهی و سردی کامل از جانب مادر به فرزند، موجب اختلال در رشد روانی کودک و خودشیفتگی شدید می گردد. انسان خودشیفته در هر دو صورت قادر به جداسدن روحی از مادر نیست و تحت کنترل تصویری است که رابطه افراطی با مادر در ذهن او از خود او نشانده است. فرد نارسی سیست در حقیقت گاه تا پایان عمر در یک نوع حالت «زنای روانی» یا «همخوایگی روحی» با مادر خود بسر می برد. به همین جهت تحت تاثیر تعلیمات عرفانی، برخی از افراد خودشیفته که هنگام رشد آنها فرارسیده و باید به وضع درونی وخیم خود آگاهی بیابند، اغلب خواب می بینند که با مادر خود همبستر شده اند. در این مرحله حساس، اگر نفس «منیت» فرد خودشیفته بر او چیره شود، وی موقعیت و شرایط مساعدی را که برای رشد درونی او و جهش به سوی معرفت والا فراهم آمده پس می زند و با توجیحات خودپسندانه از آنچه به وقوع پیوسته است، حتی شاید بیش از پیش در منجلاب خودشیفتگی فرو می رود. علی حیدری شاعر معاصر این مشکل را چنین بیان کرده است:

هرچه کردم ز خود جدا نشدم  
مردم، اما ز خود رها نشدم

بهر خلقی شدم طیبیب، اما  
 راه عرفان نرفته برگشتم  
 بهر خود جرعه ای دوا نشدم  
 لایق بزم اغنیا نشدم  
 یک سخن، از خودم رها نشدم

دکتر نهضت فرنودی در مقاله ارزنده ای تحت عنوان: «نارسی سیزم یا خودشیفتگی: اختلال شخصیتی رایج در جوامع دیکتاتوری و قدرت گرا» مشکل رابطه میان انسان خودشیفته و مادر را به تفصیل بررسی کرده است، و می نویسد: «خودشیفته» بی خبر «(ناآگاهانه) تلاش می کند از طریق کسب موفقیت و پیروزی شاخصیت خود بر دیگران را حفظ کند و دیگران را تحت تاثیر قرار بدهد. مکانیسم عمل او این است که یا از طریق منصوب بودن به قدرت های متفاوتی، ثروت اندوزی های بسیار، کسب قدرت سیاسی، علمی روحانی، بین خود و دیگران چنان فاصله ای بیاندازد که دیگران را به درون نامقبول او راهی نباشد و او از جراحت به خودشیفتگی خود در امان بماند.» دکتر فرنودی همچنین در نوشتار خود دو تیپ «مهرطلب و سلطه پذیر» و «برتری طلب و سلطه جو» را در میان افراد خودشیفته به روشنی شناسایی کرده است، و مانند بسیاری از اندیشه مندان و عرفا بر این باور است که اگر این خصوصیت زیان آور درونی چاره نشود، امیدی به بهبودی راستین و دایمی در اوضاع بیرونی یک فرد و یا یک ملت نمی توان داشت.

خر عیسی گرش به مکه برند  
 چونکه باز گردد هنوز خر باشد!

از دیدگاه روانشناسی عرفانی، اولین قدم در راه بهبود درون «مراقبه» یا «مشاهده» بی طرفانه و خودنگری صادقانه و توأم با شفقت است. متأسفانه این درست همان کاری است که انسان خودشیفته از آن به شدت گریزان است، و تنها وقتی سرانجام مجبور به برداشتن این قدم اساسی می شود که در شطرنج زندگی مات شود و تجربیات تلخ و شوکه آور پیاپی او را وادار به درون نگری و خودشکنی کنند.

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد  
 حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد!

فطرت آشفت که از خاک جهان محجور  
 خودگری، خودشکنی، خودنگری پیدا شد!

برای درک بهتر رابطه میان لیترا لیسیم، دوآلیسم، نارسی سیزم، و اتوریتاریانیزم و همچنین برای خودشناسی و خودنگری احتمالی، باهم نگاهی به نشانه های بارزی که روانشناسان و عرفا در انسان خودشیفته شناسایی کرده اند می افکنیم. کلیه منابع و کتاب ها و متخصصانی که این علائم خودشیفتگی مندرجه در لیست زیر را ارایه داده اند در زیرنویس مشخص شده اند:

✪ انسان خودشیفته مرتب از خود سخن می گوید، خود را یکتا، موفق، زیبا و خوش، تیپ، استثنایی، و موجب حسادت بقیه می پندارد، بسیار حق به جانب است، و هرگاه نیازها و یا خواسته های او بلافاصله ارضا نشوند به پرخاشجویی، کناره گیری، و یا به تملق و چاپلوسی متوسل می شود.

این کبکبه و منم منم چیست؟  
 مثنی رگ و خون و دست و پاییم

از عشق اگر کمک نگیریم  
 سرگشته چو باد هوایم!

✪ انسان خودشیفته قادر نیست نیکی و بدی را توأماً در وجود خود و در وجود کسانی که به آنها وابستگی دارد ببیند، بر شکست ها و عیوب خود پوشش می گذارد، و پلیدی ها و زشتی ها

ای بسی ظلمی که بینی در کسان خوی تو باشد در ایشان ای فلان!

✪ انسان خودشیفته شدیداً به تعریف و تمجید و تایید و توجه دیگران معتاد است و اگر همواره عده ای تماشاچی ستایشگر دور و بر خود نداشته باشد، احساس کمبود و ناامنی روحی شدید به او دست می دهد. او می کوشد از راه چسباندن خودش به افرادی که دارای قدرت و شهرت و محبوبیت هستند، از خودش تصویری والا، توانا، مردم پسند، و جذاب در ذهن دیگران بیافریند.

او چو بیند خلق را سرمست خویش از تکبر می رود از دست خویش  
او نداند که هزاران را چو او دیو افکنده است اندر آب جو!

✪ انسان خودشیفته تاب تحمل هیچگونه انتقاد و رویارویی با حقایق منفی در مورد خود را ندارد و هیچگونه سند و مدرکی را که برخلاف ایده و مرام او باشند و تصویری را که او از خود ساخته و پرداخته خدشه دار سازند بهیچوجه پذیرا نیست. در کلیه روابط همیشه طرف مقابل را مقصر می داند و قادر به دیدن عیوب کار خود نیست. او در مقابل کسانی که حقیقت وجود او را به وی می نمایانند بشدت جبهه می گیرد. واکنش او در چنین مواردی این است که یا به فردی که آینه به دست او داده سرسختانه حمله می کند و یا آنکه می کوشد از طریق دوز و کلک های زیرکانه و تظاهر به فروتنی و مهر و بذل و بخشش طرف مقابل را متقاعد سازد تا چه اندازه در مورد وی اشتباه می کرده است.

در محفلی که خورشید اندر شمار نره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

✪ در روابط با جنس مخالف نیز انسان خودشیفته صرفاً در پی قدرت و کنترل و بهره کشی و استثمار عاطفی و یا جسمی دیگران است. او به دنبال زن یا مردی می گردد که شان و منزلت او را در دید دیگران بالا ببرد، ولی در عین حال برده وار او را بپرستد. انسان نارسی سیست همواره می کوشد از طریق خرده گیری و کنترل، زوج یا زوجه خود را با ایده آل های واهی که در ذهن دارد تطبیق بدهد.

یک عمر اسیر وهم و اوهام شدیم نایافته نام نیک، بدنام شدیم

یکرنگ نبودیم، نه با غیر، نه با خود چون دزد ز پشت خانه بر بام شدیم!

✪ فرد خودشیفته همواره می کوشد با استفاده از زیرکانه از جذابیت و فریبندگی فطری، تا آنجا که ممکن است تعداد هرچه بیشتری از جنس مخالف را مجذوب و شیفته خود کند و به محور اصلی زندگی آنان بدل شود، اما بشدت از رابطه عمیق و پایدار گریزان است و به هر نحو شده از دادن تعهد در روابط طفره می رود. چنین فردی برای بدست آوردن کنترل کامل روی دیگری حتی ممکن است لاف عشق و عاشقی بزند، ولی معنای عشق واقعی را نمی شناسد.

تا کی در بند خویشتن باشی؟ عشق باز دروغ زن باشی؟

گرت نشاید به دوست ره بردن شرط یاریست در طلب مردن!

✪ انسان خودشیفته بی اندازه از بیماری، پیری، و مرگ هراس دارد، زیرا که این عوامل را موجب خفت و خواری و ناتوانی می پندارد. او برای زیبایی های ظاهری ارزش فوق العاده ای قایل است و توجه زیادی به وضع تن و بدن و شکل و قیافه خود معطوف می دارد و می کوشد

آنچ تو گنجش توهم می کنی      زان توهم گنج را گم می کنی  
 بی شک هریک از ما، اگر بی طرفانه داوری کنیم، به درجات کم یا زیاد برخی از این نشانی  
 های نارسی سیزم را در خود خواهیم یافت. آن عده که هیچ یک از این علایم را در خود نمی  
 بینند، به احتمال قوی اسیر بالاترین درجه از خودشیفتگی می باشند!  
 پس از این شناسایی عمیق تر، می توان به راحتی درک کرد چرا افراد نارسی سیست هم سلطه  
 جو می باشند و هم سلطه پذیر، و چرا در مذهب و سیاست، در روابط اجتماعی و خانوادگی، و  
 در محیط شغلی و در دنیای تبلیغات، و در روابط عشقی، بسیاری از ایشان را هم درمیان  
 «شکارچیان حيله گر» و هم درمیان «شکار شدگان گول خورده» می توان یافت.

### قدرت گرایی و قشرگرایی در دنیای دانشمندان!؟

در میان داستانهای عرفانی حکایت دیگری هست از یک دانشمند پرآوازه و خودبین که یکروز  
 تعطیل تصمیم می گیرد برای ماهیگیری به کنار دریاچه نزدیک منزلش برود. تور ماهیگیری  
 اش را به آب می اندازد و ساعت ها کنار دریاچه می نشیند، اما هیچ ماهی به تور او نمی آید.  
 ماهیگیر خبره ای که در کنار آقای دانشمند سرگرم ماهیگیری بود و چندین ماهی ریز و درشت  
 به تور زده بود، برای کمک به همسایه بدشانس اش، به دانشمند گفت که سوراخ های تور  
 ماهیگیری او برای ماهی های آن دریاچه زیاده از حد بزرگ هستند، و اگر تا فردا هم آنجا  
 بنشیند، هیچ ماهی تور نخواهد کرد. دانشمند پرمدها با لحنی پرخاشجویانه جواب داد: «نخیر!  
 در این دریاچه اصلا ماهی واقعی وجود ندارد، آنچه که در تور ماهیگیری من صید نشود،  
 اصلا ماهی نیست!»

کم نیستند دانشمندانی که چه در طول تاریخ علوم و چه در عصر حاضر، مانند دانشمند داستان  
 بالا بیش از آنکه به تور کردن «ماهی حقیقت» علاقمند باشند، به «تور ماهیگیری» خود و به  
 اسباب و آلات آزمایشی و ابزار فکری خود نازیده اند. گرچه عرفا هرگز با علم و دانش  
 کوچکترین مخالفتی نداشته اند، و تقریباً در همه زمینه های علمی تا حدود صد و اندی سال پیش  
 اولین پایه گذاران بوده اند، اما همواره با فلاسفه و علما و دانشمندان قشرگرا و خودشیفته ای که  
 هیچ راهی بسوی حقیقت به غیر از راه منطق و علم بیرونی را نمی پذیرند مشکل داشته اند. اما  
 در مقایسه، میان دانشمندان آزاداندیش و عرفا چه در زمان های پیشین و چه در زمان ما  
 همواره تجانس و همکاری برقرار بوده، زیرا که هر دو گروه دنیای فیزیکی بیرون و جهان  
 روحانی درون را توأماً مهم و قابل توجه و شایسته شناخت به شمار می آورند و با این ایده  
 مولانا مانوس اند که:

حس دنیا نردبان این جهان      حس دینی نردبان آسمان

صحت این حس بجوید از طبیب      صحت آن حس بخواهید از حبیب

در اولین بخش این سری نوشتارها بطور ضمنی گوشزد کردیم که خصوصیت ذهنی لیترالیسم  
 یا قشریگرایی که موجب می شود انسان تنها به قشر و یا ظاهر بیرونی پدیده های هستی توجه  
 کند و از معانی درونی غافل بماند، مختص افراد مذهبی متعصب نیست و درمیان بسیاری از



دانشمند و پژوهشگر مبتلا به قشریگرایی یا مادیکرایبی اصولاً توجه خود را فقط به پدیده‌هایی که به وسیله حواس پنجگانه قابل سنجش باشند محدود می‌سازد و قادر به درک اثرات عوامل نامرئی و یا معنوی درجهان مادی نیست. تاریخ پیشرفت علم و دانش نشان داده است که دانشمندان قشریگرا، خودشیفته و قدرت طلب درکوردزنی و تعصب فکری دست کمی از قشریگرایان مذهبی ندارند. اولین کسانی که به مخالفت و حملات شدید علیه گالیله و لویی پاستور و فروید و اینشتین برخاستند دانشمندان قشریگرا بودند. حتی در زمان ما نیز با وجود اینکه تأثیر عوامل غیرمادی بر جهان فیزیکی به اثبات رسیده است (مانند تأثیر «آگاهی انسان» در فیزیک کوانتوم، و تأثیر استرس و «عواطف درونی» بر اختلالات جسمانی، و نقش «مدیتیشن» و «نیایش» در شفابخشی)، هنوز هم پژوهشگرانی که توجه خود را به این نوع مسایل معطوف میدارند در اکثر محافل علمی از جانب دانشمندان قشریگرا مورد تمسخر و حمله قرار میگیرند و موقعیت آکادمیک آنها به مخاطره می‌افتد.

اما در اثر انتشار نتایج غیرقابل انکار پژوهش‌های علمی که به روشنی تأثیر عناصر معنوی را مسجل نموده اند، رفته رفته از شدت نیروی دانشمندان قشری کاسته می‌شود. همین دسامبر گذشته، دریک کنفرانس عظیم بین المللی که در شهر پالم اسپرینگ (ایالت کالیفرنیا) برگزار شد، بیش از هشتصد نفر از پزشکان، روانکاوان، و روان شناسان از سراسر جهان گرد آمده بودند تا پیرامون رل عوامل روحی و معنوی در شفابخشی آموزش ببینند و از نتایج آخرین پژوهش‌ها و تکنیک‌های معنوی و عرفانی برای شفای بیماران خود بهره بگیرند. یکی از سخنرانان اصلی این کنفرانس، پروفیسور جیمز جونز مدعوین کنفرانس را چنین مخاطب قرار داد: «کشمکش میان علم و مذهب درحقیقت جدالی است میان دو نوع قشریگرایی یا بنیادگرایی.... باید همواره امیدوار باشیم که دانش پژوهانی که متمایل به قشریگرایی علمی هستند هرگز به مذهب جلب نشوند زیرا که برداشت آنها از دین و مذهب نیز یک برداشت قشری خواهد بود و آسیب‌های احتمالی که موجب خواهند شد چه بسا سهمگین تر خواهد بود!» از قول سعدی:

عام نادان پریشان روزگار      به ز دانشمند ناپرهیزگار  
 کان به نابینایی از راه افتاد      وین دو چشمش بود و در چاه افتاد!

نویسنده عارف منش، محمد جعفر مصفا درباره تعصبات ذهنی افراد تحصیلکرده که صرفاً به دانش کتابی بسنده می‌کنند، چنین می‌نویسد: «یکی از آتورپته‌ها، مخصوصاً در زمانه ما، کتاب است. بعضی افراد که خود را از طبقه خاصی -- مثلاً طبقه روشنفکر و انتلکتوال -- می‌دانند، از تسلیم کورکورانه دیگران به قدمت و اجماع حرص و جوش می‌خورند و می‌گویند چرا اینها قدرت تعقل آزاد ندارند؟ حال آنکه خودشان به چیزهای دیگر خودباخته اند و نمی‌دانند. به قول مولوی:

فلسفی مردیو را منکر شود      در همان دم سخره دیوی بود

آقای جهانگیر شمس آوری نیز پیرامون شباهت میان مذهب‌یون و دانشمندان متعصب و خودشیفته در مقاله اخیر خود در نشریه ره آورد به این صورت خاطرنشان ساخته اند: «به راستی چه فرق است بین يك متفكر دینی كه شهود تجربه دینی را از آسمان می داند و آن متفكر عرفی كه شهود را از اساس منكر است؟ چه فرق است میان آن دو فردی كه یکی می پندارد از راه دین به حق رسیده و هر چیز دیگر را باطل می شمارد و آن دیگری كه می پندارد از راه علم حقیقت را در آغوش دارد و از هر چیز دیگر برنمی تابد. هر دو متعصبند و كهنه گرا و در واقع عاشق، كه معشوقشان همان باور هایشان است.»

باعث شگفتی است كه در دوران ما هنگامی كه كه پرنبوغ ترین و خلاق ترین مغزهای متفكر غرب مانند اینشتین، رابرت اوپنهايمر، نیلز بوهر، ورنر هایزنبرگ، و بسیاری دیگر از فیزیکدانان و فضانوردان غربی با شور و هیجان شدید از تجربیات عرفانی شخصی خودشان و از رابطه مستقیم میان شناخته های عرفانی و حقایق علمی آشكارا سخن می گویند، بسیاری از علما و دانشمندان ذهن گرای ایرانی نحوه درك عرفانی را بشدت تخطیه می كنند و این طرز برداشت را عامل عقب ماندگی علمی ایران می دانند. اما میان دانشمندان ایرانی نیز هستند کسانی مانند پروفیسور فضل الله رضا كه به تفاوت فاحش میان مذهب قشری و عرفان آگاهند، و میان علم تجربی و علم عرفان بهیچوجه خصومتی نمی بینند. پروفیسور رضا می نویسد: «به زعم من، اشارات و اصطلاحات صوفیان در عرفان، مشابه به نشانه های ریاضی است. از می و ساقی و خط و خال و زلف و ابرو، و زاهد و محتسب، میخانه و مسجد و نظایر آنها: قصد ایشان نهفته اسراری است گه به ایما كنند گاه اظهار

مقصود من این نیست كه الزاما به این اشارات رنگ مذهبی و یا قشری بدهیم.»

اگر نسل بشر، این اشرف مخلوقات، باوجود هوش و ذكاوت خداگونه، و علیرغم پیشرفت عظیم در علم و دانش و دسترسی به همه نوع اسباب رفاه و ترقی، امروز به لبه پرتگاه نابودی كامل رسیده است، به این خاطر است كه اكثر ما آدمیان موجودیت حقیقی خود را تنها در پوسته جسم و تن و بدن می پنداریم (لیترالیسم)، میان «خود» و بقیه كاینات جدایی و دوگانگی متصوریم (دوآلیسم)، خودمان و قوم و خویش و همكیشان خودمان را از سایرین بهتر و برتر و شایسته ترمی بینیم (نارسی سیزم)، و تنها راه ارضای تمایلات سیری ناپذیر نفسانی و جسمانی خود را در قدرت طلبی و كنترل دیگران و یا در عبودیت و بندگی «ازما بهتران» می پنداریم (آتویتاریانیزم). این چهار عامل مانند چهار دیوار عظیم انسانیت و الاهیت ما را در خود زندانی کرده اند:

نه بندیت، نه زنجیر، همه بسته چراییم؟ چه بندیت، چه زنجیر كه برماست خدایا؟ از دید عرفای جهان، زندانی و زندانبان خود ما هستیم و كلید رهایی نیز در درون خود ماست. در ادامه این سری مقالات از راههای متعددی كه در شعب مختلف عرفان جهان برای مقابله با خودشیفتگی، دوگانه بینی، قشریگرایی، و قدرت طلبی پیشنهاد شده است سخن خواهیم گفت.

ایرواین، ژانویه ۲۰۰۲

